

دسته‌بندی حکومت برخی از دولت‌های جهان براساس تحلیل روان‌شناختی از مفهوم امنیت

سیدولی‌اله موسوی *

چکیده

مفهوم امنیت از کلیدی‌ترین موضوعات روانشناسی بالینی و شخصیت (از یک سو) و روابط بین‌الملل (از سوی دیگر) است و در نظریه‌های مختلف روانشناسان بزرگ (مانند زیگموند فروید، اریک فروم، کارن هورنای، آلفرد آدلر و آبراهام مازلو) همانند نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، پیرامون این مفهوم بحث و بررسی انجام شده است. به همین دلیل، در این نوشتار، حکومت برخی از دولت‌های جهان بر اساس تحلیل روانشناختی از مفهوم امنیت، مورد دسته‌بندی قرار گرفته است. در این راستا، بر اساس نظریه روانشناس آلمانی کارن هورنای به این نکته اشاره شد که برای رفع نیازهای روان رنجور زندگی (که باعث احساس ناایمنی است)، برخی از مردم با انگیزه‌های پیوندجویی، سلطه‌پذیری و یا سلطه‌گری به دیگران گرایش می‌یابند و احساس امنیت می‌کنند. اما برخی دیگر با کناره‌گیری وجدانی

*. دانشیار روانشناسی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول): mousavi180@yahoo.com.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۶

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۰۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره بیستم، صص ۳۱۲ - ۲۸۵.

از دیگران به احساس ایمنی دست می‌یابند. بر این اساس، تحلیل روانشناختی نگارنده از روابط بین دولت‌ها (همانند چگونگی روابط بین افراد) این است که حکومت‌های جهان را نیز می‌توان بر اساس هدف امنیت‌جویی به چهار گروه: سلطه‌پذیر (مانند کشورهای حاشیه خلیج فارس)، سلطه‌گر (مانند آمریکا)، منزوی (مانند کشورهای حوزه اسکانديناوی) و مستقل (مانند ایران) طبقه‌بندی کرد اما این طبقه‌بندی تغییرناپذیر نیست، زیرا رفتار دولت‌ها مانند افراد تحت تاثیر عوامل مختلف، متحول می‌شود.

واژه‌های کلیدی: تحلیل روانشناختی، حکومت، دولت، امنیت

مقدمه.

مفهوم امنیت^۱ به معنی احساس رهایی نسبی از مخاطرات است و یکی از مفاهیم کلیدی و نیازهای اساسی در زندگی فردی و جمعی می‌باشد. آبراهام مازلو^۲ (۱۹۸۷) در سلسله مراتب نیازهای بشر، امنیت جسمانی و روانی را از نیازهای پایه و پر قدرت انسان دانسته و معتقد است چنانچه این نیاز به طور نسبی تأمین نشود، نیازهای دیگر نمی‌تواند زمینه بروز و ظهور پیدا کند. اریک اریکسون^۳ (۱۹۵۰) نیز مفهوم امنیت را از نیازهای ضروری انسان از سال اول زندگی می‌دانست و معتقد بود که در صورت تأمین نیازها و اعمال توجهات ضروری نسبت به کودک، آمادگی وی برای عبور موفق از بحران‌های هشت‌گانه زندگی قابل پیش‌بینی خواهد بود. اریک فروم^۴ (۱۹۴۱) روانشناس آلمانی‌الاصول آمریکا که مفهوم امنیت را در چهارچوب فلسفه انسان‌گرایی تفسیر نموده، معتقد است آزادی‌خواهی و واگرایی از دیگران (که از نهضت رنسانس غرب تاکنون بی‌رویه ادامه دارد) مایه بی‌ثباتی و ناایمنی در شخصیت انسان است و به نوبه خود انسان را در برابر مخاطرات قرار داده است. به همین دلیل در کتاب‌های مختلف (گریز از آزادی، هنر عشق ورزیدن و جامعه سالم) ضمن توصیه مردم به همبستگی و همکاری و اجتناب از واگرایی و انشعاب و انشقاق، این وضعیت را از ویژگی‌های جامعه سالم دانسته و ساختن چنین جامعه‌ای را ترغیب نموده است. به عقیده فروم ریشه‌های احساس تنهایی و بی‌معنایی انسان را می‌توان در رویدادهای تاریخی یافت و ما باید برای یافتن معنای زندگی از احساس انزوا بگریزیم و به‌جای آن احساس تعلق را پرورش بدهیم. زیرا آزادی‌فزاینده‌ای که طی قرن‌ها از طبیعت

1. Security
2. Abraham Maslow
3. Erick Erickson
4. Erick Fromm

و نظام‌های اجتماعی خشک و مقرراتی به‌دست آورده‌ایم، احساس تنهایی و انزوای ما را بیشتر کرده، به طوری که این آزادی و واگرایی به مخمصه و دامی تبدیل شده که باید از آن فرار کنیم. وی در کتاب گریز از آزادی (۱۹۴۱) اشاره می‌کند که مردم در قرن بیستم از هر دوران دیگری آزادتر و در عین حال تنهاتر و بی‌معناتر بوده‌اند و امنیت کمتری را احساس کرده‌اند و با اینکه در قرون وسطی آزاد نبودند اما نسبت به هم بیگانه هم نبودند. به عقیده فروم، نتیجه طبیعی واگرایی بشر از یکدیگر، از دست رفتن احساس امنیت است. کارن هورنای^۱ (۱۹۳۷) روانشناس آلمانی اعتقاد دارد که کودک انسان در فضایی از ضعف و ناتوانی دنیا می‌آید و طی پاسخ‌گویی غلط به نیازها و انگیزه‌های روزمره، گرایش‌های متفاوتی پیدا می‌کند که بعداً (به عنوان سبک زندگی وی^۲) رفتار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی او را تعیین می‌کند. براساس نظریه هورنای (۱۹۴۵) برای رفع اضطراب‌های روان رنجور زندگی که در اثر بهره‌کشی، تقلب، تجاوز و خیانت نوع بشر مایه احساس خطر و ناامنی انسان شده است، برخی از مردم به سمت دیگران گرایش پیدا می‌کنند تا در اثر ابراز محبت و خدمت، تحت لوای آنها قرار گرفته و زیر چتر امنیتی آنها موقعیت امنی برای خود به‌وجود آورند، برخی دیگر با انگیزه سلطه‌گری به دیگران گرایش می‌یابند تا در اثر افزایش شعاع نفوذ و تأثیرگذاری خود، امنیت خویش را ارتقاء دهند. گروه دیگری هم هستند که بازیابی امنیت را در گرو کناره‌گیری از دیگران می‌بینند و راه خود را از دیگران جدا می‌کنند. در واقع، زبان حال این گروه بر اساس ضرب‌المثل فارسی «عطایش را به لقایش بخشیدن» است. یعنی می‌گویند مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان، لذا به تدریج از دیگران فاصله می‌گیرند. جالب است بدانیم آنچه در روابط آحاد مردم براساس نظریه کارن هورنای صادق است، در روابط بین دولت‌ها و حکومت‌ها نیز عیناً صادق می‌باشد. یعنی سیاست دولت‌ها در کیفیت و نوع برقراری روابط فی‌مابین را نیز می‌توان به همین ترتیب و براساس مفهوم امنیت توضیح داد. براین اساس و با توجه به واقعیت‌های مذکور، سوال اصلی مقاله حاضر این است که چه نوع دسته‌بندی از رفتار امنیت‌جویی افراد و دولت می‌توان ارائه داد؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه مطرح می‌شود که رفتار امنیت‌جویانه افراد بر اساس نظریه هورنای را می‌توان به سطح رفتار امنیت‌طلبی دولت‌های جهان نیز

1. Karen Horney
2. Life Style

تعمیم داد. در نتیجه، از این لحاظ کشورهای جهان را می‌توان بر اساس نظریه هورنای به چهار دسته (به شرح زیر) تقسیم و طبقه‌بندی کرد: گروه اول؛ کشورهای سلطه‌پذیر، گروه دوم؛ کشورهای سلطه‌گر، گروه سوم؛ کشورهای منزوی و گروه چهارم؛ کشورهای مستقل. ذیلاً در بخش اول مقاله (براساس نظریه‌های امنیتی روابط بین‌الملل)، تحلیلی از علت اتخاذ رفتارهای امنیت‌طلبانه متفاوت کشورهای نمونه در هر یک از دسته‌بندی‌های مذکور ارائه و سپس در بخش دوم مقاله، دسته‌بندی از دولت‌های مذکور به طور مشخص‌تر، مطرح می‌گردد و در نهایت از مطالب مطرح شده نتیجه‌گیری به عمل می‌آید.

۱. نظریه‌های امنیتی در روابط بین‌الملل

۱-۱. نظریه والتز^۱

امنیت در مقیاس بین‌المللی به معنی تعامل میان تهدیدات و آسیب‌پذیری‌هاست. به عبارت دیگر، امنیت تلاشی است که توسط بازیگران مختلف صورت می‌گیرد تا آنان را به جایگاه مطلوب برساند. در سطح بین‌المللی هر چند دولت‌ها سیستم متفاوت داخلی دارند، اما رفتار هر یک تاثیرگذار بر رفتار دیگری است و این رفتار مبتنی بر قواعد بین‌المللی و نهادهای مشترک است. در واقع، به دلیل اینکه قواعد و نهادهای مشترک توسط قدرت‌های بزرگ ایجاد شده است، نظام بین‌الملل نیز طبق تعریف قدرت‌های بزرگ شکل گرفته است. از جمله نظریه‌هایی که می‌توان برای تحلیل دلایل رفتار حکومت‌های چهارگانه این پژوهش مورد بررسی قرار داد، نظریه واقع‌گرایی ساختاری و نظریه‌های امنیتی باری بوزان است. براساس نظریه والتز در شرایطی که تعاملات اقتصادی و نظامی میان دولت‌ها بالا می‌رود، تمایل زیادی به اجتماعی شدن و رقابت تحت تاثیر آنارشی پدید می‌آید و این امر باعث شکل‌گیری واحدهای شبیه به هم به نام دولت‌ها یا حکومت‌ها می‌شود. وی معتقد است به دلیل اینکه منطق اجتماعی شدن و رقابت باعث شکل‌گیری دولت‌هایی می‌شود که خیلی شبیه به یکدیگر عمل می‌کنند، نظام بین‌المللی پدید می‌آید که در آن دولت‌ها قائل به برابری حقوقی برای یکدیگر هستند. از دیدگاه نظری، روابط بین‌الملل ماهیتاً آنارشیک است و همین امر باعث شکل‌گیری موازنه قوا در میان دولت‌ها می‌گردد. بنابراین از یک سو، منطق جامعه‌پذیری باعث می‌شود از شدت نظام آنارشیک کاسته شود و دولت‌ها با

شناسایی برابری حقوقی یکدیگر وارد تعامل با یکدیگر شوند. از سوی دیگر، منطق رقابت باعث می‌شود تا کشورها درصدد افزایش قدرت برای کسب امنیت بیشتر باشند و امنیت خود را در گرو موازنه قدرت و حتی در سطح بالاتر هژمونی جستجو کنند. از این رو فضای نظام بین‌الملل ماهیتی بین‌آنارسی و نظم دارد و فضای میان این دو حالت نیز، طیف وسیعی از تحولات را در بر می‌گیرد. برای مثال، زمانی یک‌جانبه‌گرایی مورد توجه نومحافظه‌کاران آمریکا - بعد از فروپاشی شوروی - قرار گرفت و این امر باعث شد آمریکا درصدد برآید تا نظم هژمونیک مورد نظر خود را ایجاد کند و قواعد جامعه بین‌المللی را تعیین نماید و این وضعیت باعث شده تا اکنون، منطق سلطه‌گری را در پیش بگیرد. در چنین فضایی برخی از کشورها از جمله ایران، چین و روسیه نظام هژمونیک را به چالش می‌کشاند و عده‌ای از کشورها از جمله کشورهای حاشیه خلیج فارس به دلیل اختلافات ارضی با همسایگان بزرگتر از خود و تصور تهدید از آنها ترجیح می‌دهند با قدرت‌های سلطه‌گر مثل آمریکا همکاری کنند تا تمامیت ارضی و موجودیت خود را به عنوان کشور حفظ کنند. از سوی دیگر، کشورهایی که نظم هژمونیک را به چالش می‌کشاند مانند روسیه، چین و ایران به جای یک‌جانبه‌گرایی، بر چندجانبه‌گرایی تأکید می‌کنند و تلاش می‌کنند تا سیاست مستقلی در عرصه‌های بین‌المللی اتخاذ کنند. برخی از نظریه‌پردازان از جمله والتز معتقد است، گرچه بعد از فروپاشی شوروی نظام تک‌قطبی شکل گرفت، اما مخالفت دولت‌های دیگر با نظام تک‌قطبی و تلاش برای ایجاد ائتلاف در مقابل قدرت هژمون، سرانجام موجب می‌شود قدرت برتر خواسته‌های سلطه‌گرانه خود را تعدیل کند و در نهایت نظام چندقطبی شکل می‌گیرد. از این رو، همکاری اوپاما با قدرت‌های بزرگ در زمینه مسائل بین‌المللی از جمله: شکل‌گیری ائتلاف جهانی بر علیه داعش، مسئله هسته‌ای ایران، مذاکرات ژنو در مورد سوریه و سایر مسائل بین‌المللی دیگر، گویای پذیرش چندجانبه‌گرایی و خروج تدریجی نظام بین‌الملل از نظام تک‌قطبی مورد نظر آمریکاست. در واقع نابرابری قدرت سخت، نرم و یا ترکیبی از آنها که به اصطلاح قدرت هوشمند گفته می‌شود، موجب سطح متفاوتی از امنیت برای کشورها شده و دولت‌هایی که از قدرت بیشتری برخوردارند، سعی می‌کنند بر دولت‌های ضعیف تر مسلط شوند. این وضعیت موجب می‌شود تا منطق رقابت برای کسب و افزایش قدرت مورد توجه حکومت‌ها قرار گیرد، اما افراط در این زمینه، معمای امنیتی ایجاد می‌کند که متعاقباً بر اساس نظریه

باری بوزان تشریح می‌شود. آنچه مهم می‌نماید این است که جامعه بین‌المللی هر چقدر از نظر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و... توسعه پیدا کند به همان میزان انتظار می‌رود سلطه‌گری و جنگ کاهش یابد و ضریب امنیتی کشورها نیز افزایش پیدا کند. اما غالباً رفتار نابهنجار برخی از دولت‌های قدرتمند مانع از تحقق چنین شرایطی می‌شود. یعنی رفتار نخبگان سیاسی می‌تواند نحوه استفاده از قدرت را تغییر بدهد. از این‌رو گاهی مشاهده شده است، صاحبان قدرت در راستای خیر عمومی و گاهی در راستای جنگ و سلطه‌طلبی از ابزار قدرت استفاده نموده‌اند. بر این اساس، نحوه استفاده از امکانات و منابع قدرت مشخص می‌سازد که رفتار دولت‌ها بهنجار یا نابهنجار است. برای مثال، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران موجب شده تهاجم و ضمیمه‌کردن خاک دیگران به خاک خود به هیچ وجه پذیرفتنی نباشد. از این طریق بخش نظامی توسعه پیدا کرده و زمینه را برای جامعه بین‌المللی موزون فراهم کرده است. تحول و توسعه بخش اقتصادی نیز مثلاً از طریق تجارت آزاد و افزایش مبادلات اقتصادی منجر به عقد توافقنامه‌های تجاری و در نهایت اتحادیه‌های اقتصادی می‌شود. چنین امری موجب بازشدن فضای داخلی کشورها بر روی یکدیگر می‌شود و زمینه را برای قواعد حقوقی و ساختارهای اداری داخلی یکسان فراهم می‌سازد. تحقق چنین وضعیتی بستگی به رفتار بهنجار دولت‌ها دارد. برای یک عده از کشورهای متوسط و ضعیف وجود نظام بین‌الملل و مسلط می‌تواند دربردارنده تهدیدهای سیاسی و اجتماعی باشد. اروپای دوران امپریالیستی و غرب امروز یک چنین تهدیدی را دربردارند. در این موارد، کشورهای قدرتمند نه تنها تهدید سیاسی و نظامی برای کشورهای متوسط و ضعیف هستند، بلکه تهدید سیاسی اجتماعی نیز برای آنها محسوب می‌شوند. در عصر مدرن کنونی غرب‌گرایی فرهنگی، تهدید بزرگی برای کشورهای دیگر است و همانند تسلط غرب بر آنان می‌باشد. برای بخش بزرگی از جهان اسلام و همچنین کشورهای آسیای جنوب شرقی ارزش‌های سکولار، فردگرا و مادی غرب یک تهدید جدی برای سنت‌های فرهنگی محسوب می‌شود. در نظام بین‌المللی هژمونی، قدرت هژمون ارزش‌ها و فرهنگ خود را پراکنده می‌کند. فرهنگ و ارزش‌های دولت یا دولت‌های مسلط به دلیل قدرت آنها تبدیل به هنجارهای جهانی می‌شود. البته برای این فرهنگ، تهدیداتی وجود دارد، مثلاً غرب، اسلام را به دیده تهدید می‌نگرد (Buzan and Ole Waver, 2003). این فرهنگ مسلط ممکن است در جوامع دیگر مورد استقبال قرار گیرد که نمونه

آن در آسیا و جهان اسلام دیده می‌شود. یکی از جنبه‌های این تهدید از بین رفتن فرهنگ خودی و جایگزین شدن فرهنگ مسلط است. ارتباط با دولت هژمونیک، مشروعیت ساختار سیاسی غیرمتجانس را تهدید می‌کند. از این رو کشورهای خارج از جامعه بین‌المللی و دولت‌های انقلابی مانند ایران، تحت فشار سیاسی قرار می‌گیرند و در صورت عدم مقاومت و تلاش برای کسب قدرت بیشتر، ممکن است استقلال سیاسی آنها که یکی از نیازهای اساسی مورد توجه این دسته کشورهاست، مورد تهدید قرار گیرد. مسئله دیگر حقوق بشر است. تفسیرهای متعدد از این مفهوم باعث شده است امنیت برخی کشورهای جهان اسلام مانند ایران در معرض تهدید قرار گیرد. مواردی از این قبیل، مفهوم امنیت را در تعامل میان کشورها برجسته می‌سازد. در بخش نظامی، بزرگ‌ترین فایده‌ای که از توسعه جامعه بین‌الملل برای خودی‌ها حاصل می‌گردد، کاهش رشدیابنده معمای امنیتی است.

اگر رژیم‌های بین‌المللی مختلف (از جمله اقتصادی و نظامی) ایجاد شود و توسعه پیدا کند، نظام بین‌المللی پلورالیستی تشکیل می‌شود و تهدیدات نظامی در روابط میان دولت‌ها از بین می‌رود و از این طریق ضریب امنیت بین‌المللی ارتقاء می‌یابد. این وضعیت نیاز به رفتار بهنجار دولت‌ها دارد. رفتار نابهنجار جنبه آنارشیک (و نه نظم) جامعه بین‌المللی را تقویت می‌کند و موجب بروز ناامنی بیشتر در سطح بین‌المللی می‌شود. بنابراین نظام بین‌المللی مبتنی بر رژیم‌های بین‌المللی که در حال حاضر در حال تکوین است، فضای نظم را در سطح بین‌المللی تقویت می‌کند؛ در حالی که نظام بین‌الملل قرن ۱۸ که مبتنی بر توازن قدرت شکل گرفت، فضای آنارشیک نظام بین‌الملل را تقویت می‌کند و موجب شکل‌گیری معمای امنیتی در سطح بین‌المللی می‌شود. چارچوب نظام بین‌الملل معاصر بر اساس همین تحمیل ارزش‌ها استوار شده است. قدرت‌های اروپایی جهان را بر اساس تصور و درک سیاسی خود از جهان شکل دادند. استعمارزدایی موجب شکل‌گیری دولت‌های دارای حاکمیت شده و جامعه بین‌المللی بر اساس تجربه اروپایی شکل گرفت. بسیاری از این دولت‌ها به گونه‌ای نامطلوب شکل گرفتند. در مجموع از نظر والتز، رابطه پیچیده‌ای میان نظام بین‌الملل و امنیت بین‌المللی وجود دارد. نظام بین‌الملل با رفتار بهنجار دولت‌های عضو می‌تواند امنیت را از طریق رژیم‌های مختلف ایجاد کند، اما اگر به دلیل رفتار نابهنجار دولت‌ها رژیم‌های بین‌المللی بر اساس ارزش‌ها و منافع مشترک همه جوامع ایجاد نشود، موجب بروز مشکلات و معضلات امنیتی در سطح بین‌المللی می‌شود.

۱-۲. نظریه باری بوزان و ویور

یکی از نظریه پردازان امنیت، باری بوزان است که مکتب کپنهاک را بنیان نهاد. از نظر باری بوزان سطح تحلیل منطقه‌ای بهتر از سطح تحلیل ملی مورد توجه رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها و سطح تحلیل جهانی مورد نظر ایده‌آلیست‌ها و محافظه‌کاران، در فهم شرایط امنیت بین‌المللی کارساز است. باری بوزان معتقد است، ذهنی‌گرایی صرف یا مادی‌گرایی صرف، میزان قوت و ضعف کشورها را نشان نمی‌دهد. اما در سطح تحلیل منطقه‌ای، مجموعه‌ای از قراین ذهنی و شواهد عینی دخیل هستند و بر این اساس مکتب کپنهاگ، متضمن روش ماتریالیستی و کانستراکتیویستی (سازه‌انگاری) نیز هست. باری بوزان و همکارانش، ایده‌های فوق را در دهه‌های هشتاد و نود میلادی، فقط در محدوده اروپا مطرح می‌کردند؛ اما با ملاحظه شرایط پایان جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰، تئوری خود را به اقصی نقاط جهان بسط داده و کتاب «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌المللی»^۱ را بر همین اساس نگاشته‌اند. باری بوزان و ویور در این کتاب معتقدند: مسائل امنیتی منطقه‌ای مانند خاورمیانه با مسائل امنیتی جهان، لزوماً یکسان نیست. از این منظر بین ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای و قدرت ضعیف تفاوت‌های مهمی وجود دارد. به عنوان مثال، ایالات متحده آمریکا یک ابرقدرت است، در حالی که کشورهای چین، ایران و نیپال به ترتیب یک قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای و قدرت ضعیف به شمار می‌آیند و معضلات و فرصت‌های فراوری آنها لزوماً یکسان نیست. درهم‌تنیدگی مجموعه‌ای از کشورها در منطقه‌ای مشخص، سبب می‌شود یک بلوک منطقه‌ای با مسائل راهبردی و امنیتی نسبتاً مشخص پدید آید.

بوزان و ویور در نظریه خود جهان را به شش منطقه مجزا تقسیم نموده‌اند که هر کدام متضمن مناطق جزء هم هستند. این شش منطقه عبارتند از: مجموعه امنیتی آسیا، مجموعه امنیتی خاورمیانه، مجموعه امنیتی اروپا، مجموعه امنیتی آفریقا، مجموعه امنیتی آمریکای جنوبی و مجموعه امنیتی آمریکای شمالی. بوزان و ویور مروری بر نظریه‌های امنیت بین‌المللی و نیز تاریخ تحول دولت‌ها را از آن‌رو ضروری می‌دانند که نشان‌دهند، امنیت به مفهوم عمیق آن در قالب هیچ یک از نظریه‌ها به خوبی ادراک نشده است. بوزان و ویور اذعان می‌دارند که در سطح تحلیل منطقه‌ای و بین‌المللی هم‌پوشانی‌هایی

1. Regions and Powers: The Structure of International Security

وجود دارد، اما بین سطح تحلیل منطقه‌ای و سطح تحلیل ملی تمایز آشکاری دیده می‌شود. از نظر بوزان و ویور در خاورمیانه نظام توزیع چندقطبی قدرت را مشاهده می‌کنیم (Buzan and Ole Waver, 2003: 37). از نظر آنها نظریه‌های موجود در عرصه امنیت بین‌الملل جامع و مانع نیستند و به همین دلیل، شاهد رشد خشونت در جهان هستیم. بر اساس دیدگاه نویسندگان مذکور، امنیت ملی هر واحد سیاسی منبعث از ساخت و زمینه منطقه‌ای آنهاست. اگر کشوری با ابرقدرتی ائتلاف می‌کند، این رفتار از ترس رفتارهای همسایگان آن کشور است و نه چیز دیگر (Buzan and Ole Waver: 2003, 43). این دیدگاه باری بوزان علت رفتار کشورهای سلطه‌پذیر حوزه خلیج فارس را آشکار می‌سازد. در واقع ترس کشورهای حاشیه خلیج فارس از عربستان و ایران موجب نزدیکی آنها به آمریکا شده است تا جایی که برای تامین امنیت خود پایگاه نظامی در اختیار آمریکا گذاشته‌اند و پیمان‌های امنیتی دوجانبه زیادی را منعقد کرده‌اند. آنها معتقدند، مجموعه‌ای از کشورها در هر منطقه‌ای وجود دارند که نمی‌توانند رفتار خود را بدون توجه به کنش و واکنش‌های همسایگان خود تعریف نمایند. فهم چنین وضعیتی نه با الگوی رئالیستی (که فقط به قدرت ملی می‌اندیشد) میسر است و نه با الگوی جهان‌گرایان که واقعیات منطقه‌ای را نادیده می‌گیرند. بوزان و ویور نتیجه می‌گیرند که آینده امنیت بین‌المللی، تابعی از شیوه آرایش قدرت در سطح منطقه‌ای است و این مناطق هستند که منظومه قدرت را شکل می‌دهند. بر این اساس، بین ساخت منطقه‌ای قدرت و معادلات ملی-جهانی ارتباط وثیقی وجود دارد. دستور کار امنیتی هر کدام از واحدهای سیاسی بر اساس مشروعیت تاریخی و موقعیت جغرافیایی آنهاست. این بدان خاطر است که قدرت بیشتر مفهوم منطقه‌ای دارد تا صرفاً داخلی و یا بین‌المللی. مطابق این تحلیل کشوری مثل ژاپن یک قدرت منطقه‌ای است، هر چند بسیاری آن را یک قدرت جهانی و یا پست‌مدرن می‌دانند. بوزان و ویور بحران و کشمکش را مساله دایمی خاورمیانه معرفی کرده‌اند (Buzan and Ole Waver, 2003: 188). به نظر آنها، ساختار پیچیده خاورمیانه سبب شده تا این منطقه همیشه در تنش و بحران زندگی کند. وضع منطقه خاورمیانه از آن رو پیچیده است که کشورهای آن از ناهماهنگی‌ها و پرخشونت در زمینه ویژگی‌های قومی، دینی، ملی و قبیله‌ای رنج می‌برند. علاوه بر این، اغلب کشورهای خاورمیانه با یکدیگر اختلاف مرزی دارند. این اختلافات به اضافه علایق ناسیونالیستی دولت‌های حاکم بر منطقه که اغلب بسیار مقتدر

و سرکوب‌گر هستند؛ خاورمیانه را به کانون بحران تبدیل نموده است. این ویژگی‌های درونی نامناسب خاورمیانه مانند ویژگی‌های نابهنجار شخصیتی افراد موجب رفتارهای نابهنجار مانند سلطه‌پذیری کشورهای حاشیه خلیج فارس و یا استقلال‌خواهی برخی کشورها مانند ایران شده است. نویسندگان مذکور، افغانستان و ترکیه را دو کشور حایل بین مناطق امنیتی آسیا و خاورمیانه یا آسیا و اروپا تلقی می‌کنند. با این وصف، خاورمیانه شامل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، عراق، ایران و سوریه است و حتی شامل کشورهای غرب خاورمیانه و شمال آفریقا نمی‌شود. واقعیت این است که کشورهای خاورمیانه، قابلیت‌های متفاوتی در رفع بحران و ناامنی دارند.

بوزان معتقد است، منطقه خاورمیانه با غرب و صهیونیسم مخالف هستند، اما به نظر می‌رسد نمی‌توان حکام بسیاری از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را مخالف و معارض غرب خواند. خصیصه ضدیت با غرب و فرهنگ غربی خصیصه بخشی از ملت‌ها و دولت‌های خاورمیانه مانند ایران است. بوزان هیچ تفکیکی بین مردم و برخی حکام وابسته به غرب منطقه خاورمیانه قائل نمی‌شود. ادعای بوزان این است که حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰ (پیش از فروپاشی شوروی)، آرایش امنیتی خاورمیانه را متحول ساخت (Buzan and Ole Waver, 2003: 203). حمله عراق به کویت و متعاقب آن هجوم نیروهای ائتلاف به آن کشور، سبب شد تا عراق تضعیف شود و در قبال آن، نیروهای غربی به خصوص آمریکایی‌ها، کویت و سایر کشورهای هم‌جوار را در اختیار بگیرند. این تحلیل می‌تواند چرایی رفتار سلطه‌گری آمریکا و سلطه‌پذیری کشورهای حوزه خلیج فارس را تحت شرایط مذکور تبیین نماید. از این رو تغییر و تحولات داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای در شکل‌گیری رفتار سلطه‌گری و سلطه‌پذیری کشورهای مذکور موثر است. بنابراین، دولت‌ها نیز مانند افراد گاهی در پاسخ به شرایطی که با آن روبرو می‌شوند، رفتارهای نابهنجاری اتخاذ می‌کنند. بر این اساس، نظریه هورنای قابل‌تعمیم به رفتار دولت‌ها نیز هست. از نظریه بوزان و ویور، تلفات انسانی در مجموعه امنیتی منطقه خاورمیانه زیاد بوده است و این تلفات دلیلی جز اختلاف مرزی و جاه‌طلبی رهبران حاکم بر منطقه ندارد. علاوه بر موارد مذکور، به نظر می‌رسد عامل بین‌المللی نیز با متحول‌ساختن مجموعه امنیتی خاورمیانه در این وضعیت موثر بوده است. قدرت‌های بین‌المللی مانند آمریکا از سه طریق منطقه خاورمیانه را دستکاری کرده‌اند:

۱. عرضه سلاح و تدارک اقتدار دیپلماتیک برای برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه

۲. مداخله غیرمستقیم در اختلافات بین واحدهای سیاسی

۳. تهدید و عملیات مستقیم نظامی علیه ملت‌های خاورمیانه

نقش عناصر بین‌المللی در تشدید بحران‌ها در منطقه خاورمیانه در کتاب «مناطق و قدرت‌ها» به صورت مبسوط مطرح شده است. اختلافات منطقه خاورمیانه، هم منشأ داخلی و هم بین‌المللی دارد. مثلاً در مسأله فلسطین و جنگ ایران و عراق نقش عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای بسیار بیشتر بوده است. قدرت‌های جهانی بعد از سقوط امپراتوری عثمانی در صدد هستند مانع از ظهور یک امپراتوری دیگر در منطقه و جهان اسلام شوند. از این رو در صدد هستند تا کشورهای منطقه را تضعیف کنند. اما دولت ایران تلاش داشته و دارد با تأکید بر هویت اسلامی، کشورهای منطقه را متحد کند و مانع عملی شدن نقشه قدرت‌های بزرگ شود. لذا همواره سیاست مستقلی اتخاذ کرده تا از این طریق مرکزیتی برای اتحاد جهان اسلام ایجاد کند و مانع سلطه‌گری آمریکا شود. در این میان ترس کشورهای حوزه خلیج فارس از همسایگان قوی‌تر و داشتن تصور تهدید از آنها مانع بزرگی در راستای اهداف سیاست خارجی ایران ایجاد کرده و به تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ در جلوگیری از شکل‌گیری امپراتوری جدید در جهان اسلام منجر شده است. آنچه موجب شده تا سیاست خارجی ایران در منطقه با مشکل مواجه شود، ناسیونالیسم عربی و اختلاف مذهبی با کشورهای منطقه حوزه خلیج فارس و جهان اسلام است. زیرا اختلافات قومی و مذهبی، روابط کشورهای منطقه را با ایران تیره ساخته و تعارض در علایق اسلام‌گرایانه، ملی‌گرایانه و قوم‌گرایانه و ضدیت با غرب و صهیونیسم، موجب تنش دائمی در خاورمیانه شده است. اما این ساختار بحرانی توسط قدرت‌های بزرگ، آسیب‌پذیرتر شده است، به طوری که نمی‌توان به کشور دوست بدون تقویت دشمن کمک کرد. برای مثال کمک آمریکا به عراق در مقابل ایران، ناخواسته عراق را در مقابل اسرائیل قوی ساخت. یا اگر عربستان را تضعیف کند، ناخواسته ایران را تقویت کرده است. این ساختار خاص منطقه خاورمیانه می‌باشد که مسئله امنیت آن را پیچیده ساخته است. در این میان مجموعه امنیتی اروپا بعد از جنگ سرد با قدرت اقتصادی آلمان و قدرت هسته‌ای فرانسه و انگلستان به مجموعه امنیتی منسجم تبدیل شده است. این همگرایی در مجموعه امنیتی اروپا از نظر بوزان موجب شده است، تا مشکلات امنیتی

اندکی داشته باشند. در نتیجه درگیری‌های داخلی و اختلافات بین‌کشوری که مشخصه اروپائیان در قرون متمادی بود، مهار شده و به سهولت می‌توان از غیرامنیتی شدن مسائل و مناسبات داخلی و درون منطقه‌ای این قاره سخن گفت. به همین دلیل کشورهای مانند کشورهای اسکاندیناوی سیاست انزوا اتخاذ کرده‌اند. البته گذشته از مجموعه امنیتی منسجم اروپا، عوامل دیگری در اتخاذ این سیاست توسط کشورهای اسکاندیناوی دخیل هستند. کشورهای اسکاندیناوی مانند سوئد، فنلاند و نروژ مردمی متفاوت دارند. مردم اسکاندیناوی به نوردیک‌ها معروف هستند. آنها آدم‌های آرام و صلح‌طلب هستند و در عین حال متفکر شناخته شده‌اند که نه تنها مانند وایکینگ‌ها نان کسی را از چنگش در نمی‌آورند، بلکه با تکیه بر نظام اقتصادی منحصر به فرد خود، کاری کرده‌اند که اتباع آنها بدون چشم‌داشت به مال بقیه، در رفاه کامل زندگی کنند. مؤسسه لگاتوم هر ساله با بررسی فاکتورهایی نظیر اقتصاد، کارآفرینی، سیستم حکومتی، تحصیلات، بهداشت و سلامت، امنیت فردی و اجتماعی، آزادی‌های فردی و سرمایه اجتماعی در بین تمام کشورهای دنیا، فهرستی منتشر می‌کند که خوشحال‌ترین کشورهای دنیا را به ترتیب معرفی می‌کند. با نگاه مختصر به این لیست متوجه می‌شویم از شش کشور نوردیک، در سال ۲۰۱۴، نروژ عنوان اول را دارد، دانمارک چهارم، سوئد ششم، فنلاند هشتم و ایسلند یازدهم است. این تحلیل نشان می‌دهد در دسته‌بندی کشورها به مستقل، منزوی، سلطه‌گر و سلطه‌پذیر مجموعه عواملی نقش دارند که از سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در نوسان است که باید شناسایی شوند. برای مثال سلطه‌گرایی آمریکا ناشی از قدرت داخلی و تبدیل شدن آن به قدرت بزرگ بعد از جنگ جهانی دوم و تبدیل شدن آن به ابرقدرت بعد از فروپاشی شوروی است. فقدان رقیب جدی در سطح بین‌المللی در مقطعی بعد از جنگ سرد باعث شد تا سیاست هژمونی خود را در جهان پیش ببرد، هر چند در دوره کنونی محدود شده؛ اما همچنان از صحنه خارج نشده است. یکی از عوامل موثری که باعث ناامنی در جهان می‌شود، کمبود منابع و امکانات اقتصادی است. اگر بخواهید جهانی داشته باشید تا فقر، تبعیض و جهل باعث نشود مردمش به جان هم بیفتند، باید در تمام سطوح اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عدالت برقرار کنید.

ایران از جمله کشورهای جهان است که دغدغه عدالت‌طلبی دارد از این رو از ابتدای انقلاب، نظام بین‌الملل را ناعادلانه تلقی و خواهان تغییر در نظام بین‌المللی است. این

سیاست تحول‌گرا و انقلابی موجب شده تا سیاست خارجی ایران مستقل باشد. مسائل داخلی (نوع نظام سیاسی و ارزش‌های داخلی)، مسائل بین‌المللی (هژمونی آمریکا) و منطقه‌ای (وجود رژیم صهیونیستی) در اتخاذ سیاست خارجی مستقل ایران دخیل بوده‌اند. همچنین شرایط خاص داخلی، بین‌المللی و منطقه‌ای در سیاست سلطه‌پذیری کشورهای حاشیه خلیج فارس دخیل بوده‌اند. لذا کشورهای منطقه خاورمیانه از یک سو به حمایت مجموعه امنیتی منسجمی مانند اروپا نیاز دارند و از سوی دیگر بایستی مانند کشورهای اسکاندیناوی سیستم امنیتی جدیدی ایجاد کنند که نفع عمومی را بر نفع شخصی ترجیح دهد. سیستمی که دولت‌های اسکاندیناوی برای اداره کشورهای خود به کار می‌برند، چیزی است که به مدل نوردیک معروف است که خودشان از آن به عنوان سیستم رفاقتی نام می‌برند. بارزترین خصوصیتی که در این سیستم وجود دارد این است که نفع عمومی بر نفع شخصی ترجیح داده می‌شود. از آنجایی که تهدیدهای سیاسی و نظامی دارای منشأ نزدیک، تاثیر بیشتری در مقایسه با تهدیدهای دوردست دارند، از این رو حس ناامنی اغلب با نزدیکی و مجاورت همراه است و بیشتر کشورها از همسایگان خود در مقایسه با قدرت‌های دوردست هراس بیشتری دارند. در نتیجه وابستگی متقابل امنیتی در گستره جهانی، کلیت و یک‌نواختی ندارد. الگوی طبیعی وابستگی متقابل امنیتی در یک نظام بین‌المللی فاقد قدرت برتر و دارای تنوع جغرافیایی متشکل از دسته‌ها و گروه‌های منطقه‌ای است که نظریه مربوط به آن را مجموعه امنیتی می‌نامند (Buzan and etal, 1998). در بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته حس ناامنی نخبگان حاکم از محیط داخلی، عموماً نقش عمده‌ای را در ایجاد پویش‌های مربوط به ناامنی ایفا می‌نماید (Ayoob, 1995: 188-9: Barnett, 1998 and 196). بارنت (۱۹۹۸) معتقد است، بنیان ناسیونالیسم عربی بیش از آن که همکاری و هماهنگی برانگیزد، رقابت و کشمکش بین عربی را برانگیخته و همین معادله را می‌توان در مورد روابط بین جهان اسلام نیز در نظر گرفت. از این رو این منطقه دستور کارهای جداگانه بین عربی و بین‌اسلامی دارد. رقابت‌های بین عربی بر سر رهبری جهان عرب، تفسیر از عربیت و همچنین بر سر قلمرو، آب و ایدئولوژی در کنار مسائل قبیله‌ای و جانشین‌های سلطنتی را در برمی‌گیرد. اسلام‌گرایان اغلب مخالفان داخلی در کشورهای عربی هستند و برخی کشورهای اسلامی مانند ایران نیز به سادگی تهدیدی برای بسیاری از همسایگان‌شان به حساب آورده شده‌اند (Karawan, 1997). از این رو در

منطقه خاورمیانه که دو نمونه از دسته‌بندی‌های حکومتی این نوشتار، (یعنی سلطه‌پذیر و مستقل) بر اساس مفهوم امنیت را در برمی‌گیرد، موارد بسیاری از کنش‌های متقابل بین پویش‌های عربی در برابر غیرعرب از یک‌سو و عرب در برابر عرب از سوی دیگر مشاهده می‌شود.

شاید بتوان گفت که مناقشه عرب در برابر غیر عرب (به عنوان قاعده اصلی) بر غرب در برابر عرب تقدم داشته است. از این رو الگوهای دوستی و دشمنی سرشتی پیچیده و متداخل دارد و از الگوی امنیتی شبیه به اروپا (که الگویی منسجم است) فاصله زیادی دارد. ساختار کشمکش‌های خاورمیانه از دستورکاری سنتی دربرگیرنده مناقشه‌های سرزمینی، رقابت‌های ایدئولوژیک، رقابت بر سر قدرت، جایگاه و تقسیم‌بندی‌های قومی و فرهنگی ریشه می‌گیرد. افزون بر این‌ها مناقشه‌هایی بر سر نفت، آب و مذهب نیز مطرح است. علاوه بر این، نگرانی‌های وسواس‌گونه در درون کشورها در خور توجه است (Ayoob, 1995). برای مثال شورای همکاری خلیج فارس، بیشتر ابزاری برای تقویت امنیت داخلی رژیم‌های پادشاهی در نظر گرفته می‌شود، تا اینکه بتواند اتحادی را در برابر تهدیدهای خارجی فراهم نماید (Acharya, 1992). از سوی دیگر، موقعیت قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تقویت شده و نقش سرپرستی و قیمومیت بر آنان را آشکارتر ساخته است.

سیاست موازنه‌ای که از سوی آمریکا در خلیج فارس اعمال شده و به سیاستی شکست‌خورده تبدیل شد، با خط‌مشی تازه‌ای با نام مهار دوگانه علیه ایران و عراق جایگزین شد و وزن نسبی عوامل جهانی در پویش‌های امنیتی حوزه خلیج فارس را افزایش داد. وابستگی بیشتر و آشکارتر کشورهای شورای همکاری به پشتیبانی نظامی آمریکا و مخالفت ایران با هر آنچه که آمریکایی بود، به تنش و ناامنی منطقه‌ای دامن می‌زند. عامل دیگر، وضعیت رقابت‌جویانه ایران و عربستان در کشورهای خاورمیانه و بر سر رهبری جهان اسلام است که موجب رقابت و همکاری یکی با عده‌ای از کشورهای منطقه علیه دیگری شده است (Strategic Survey, 1999-2000: 117-119). عامل مهم دیگر که کشورهای حوزه خلیج فارس را به سوی آمریکا هدایت کرد، جنگ آمریکا علیه عراق بر سر کویت بود. کشورهای حوزه خلیج فارس پس از این حادثه به این نتیجه رسیدند که روابط دوجانبه با قدرت‌های غربی و تجهیز نظامی مجدد هم‌پیمانان عرب آنها، ترتیبات

امنیتی کمتر مداخله‌جویانه‌ای را فراهم خواهد آورد (Strategic Survey, 1991-1992: 101). تجدید ادعاها و تحرکات نظامی تهاجمی عراق نسبت به کویت و استمرار تنش‌ها با ایران بر سر مسائل مختلف موجب شد تا کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به همکاری با غرب روی آورند (Cordesman, 1997: 26-29). دولت عربستان در مورد سیاست مهار دوگانه علیه ایران و عراق همکاری نزدیکی با آمریکا داشت (Chubin and Tripp, 1996: 21-22). با این حال مشارکت اقتصادی اتحادیه اروپا با خاورمیانه به مراتب از آمریکا بیشتر است، اما حضور نظامی و سیاسی آمریکا در مجموعه امنیتی خاورمیانه بیشتر از اروپاست. همچنین بین آمریکا و اروپا اختلافاتی بر سر ایران و موضوع فلسطین و اسرائیل وجود دارد و اتحادیه اروپا به دلیل حضور اعراب در این قاره از فلسطین حمایت می‌کند، در حالی که آمریکا حامی اسرائیل محسوب می‌شود (Hollis, 1997: 15).

به هر حال با عنایت به ترتیبات امنیتی دولت‌ها و حکومت‌های جهان، در بخش دوم این نوشتار دسته‌بندی چهارگانه کشورها براساس نظریه کارن هورنای به شرح زیر ارائه می‌شود:

۲. دسته‌بندی کشورها بر اساس نظریه هورنای

۲-۱. کشورهای سلطه‌پذیر

با توجه به نظریه هورنای (که چارچوب مفهومی این تحقیق محسوب می‌شود) کشورهای سلطه‌پذیر شامل ممالکی است که به دلایل مختلف ضعیف مانده‌اند و مسئولان آن از قدرت و توان کافی برای اعمال اراده سیاسی حکومت خود برخوردار نیستند. مثلاً کشورهایی که حکومت آنها مشروعیت مردمی ندارد، برای باقی ماندن در عرصه‌های جهانی و مدار قدرت‌های منطقه‌ای و یا بین‌المللی می‌شوند. زیرا در غیر این صورت با بهانه‌های مختلف، امنیت آنها با اراده قدرت‌های بیگانه به خطر می‌افتد. دولت‌هایی که دست‌نشانده قدرت‌های خارجی هستند و یا از توان دفاعی کافی (از لحاظ نیروهای آموزش دیده نظامی و تجهیزات جنگی) برخوردار نیستند و یا آنکه بنیه اقتصادی خوبی ندارند و از وابستگی در ابعاد مختلف حیات اجتماعی رنج می‌برند، هرگز از امنیت پایدار برخوردار نمی‌شوند. در نتیجه برای اکتساب امنیت محدود خود (حتی ناپایدار) حاضر به پذیرش هر خفتی خواهند بود و به دولت‌های خارجی انواع امتیازات را واگذار می‌کنند تا امکان بقای حکومت خود

را تأمین نمایند. با عنایت به توضیحات فوق بسیاری از کشورهای عربی و سایر کشورهای کوچک دنیا در این گروه قرار می‌گیرند. زیرا حیات این حکومت‌ها به حمایت و حضور در سایه دولت‌های مقتدر وابسته است، یعنی همان وضع تحقیرآمیزی که حکومت ایران در زمان سلطنت محمدرضا پهلوی داشت. زیرا شاه ایران حداقل دو بار (هنگام جانشینی بر تخت پدر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۴۲) در بازگشت به قدرت، مدیون دولت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا بوده است. برخی از این دولت‌ها حتی خفت و خواری را به جایی می‌رسانند که امتیازات انحصاری (اقتصادی و نظامی) را به صورت داوطلبانه به دولت‌های سلطه‌گر واگذار می‌کنند تا بلکه با خوش‌رقصی و خوش‌خدمتی و رشوه دادن، زیر چتر بیگانگان قرار گرفته و از امنیت نسبی برخوردار شوند. آنها به جای امنیت‌آفرینی و تقویت ساختارهای امنیتی درون‌زاد، به‌گدایی امنیت از دیگران مشغول می‌شوند و به این دستاورد متزلزل دل خوش می‌دارند، در حالی که چنین امنیتی غیرقابل اتکا و پوشالی است و در واقع به معنی توهم امنیت است؛ زیرا نمی‌تواند ضامن زندگی آرام و اطمینان‌بخش حکومت و ملت آنها باشد. در اینجا و به‌رغم وجود صفحات تلخ و تاریک در تاریخ ایران، به صفحه‌ای طلائی از تاریخ کشور ما اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد چرا ایران هرگز زیر سلطه بیگانگان باقی نمانده است:

در جریان شکست نهضت مشروطیت ایران که رهبران انقلابیون در معرض تهدید و اعدام بودند، از طرف نمایندگی سیاسی دولت‌های روسیه و آمریکا به سیدعبداله بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری پیشنهاد شد تا با برافراشتن پرچم آن کشورها از خطر دستگیری و مرگ مصونیت یابند، اما این دو انقلابی بزرگ نپذیرفتند و مرگ با عزت و فضیلت را بر زندگی با ذلت ترجیح دادند (و البته اعدام شدند). به‌طور کلی دولت‌ها و حکومت‌ها برای پایداری و تداوم قدرت و نفوذ خود در کشور به چهار شرط (مشروعیت، مقبولیت، کارآمدی و روابط مؤثر بین‌المللی) نیاز دارند (خامسان، ۱۳۸۷). یعنی چنانچه دولتی با رأی مردم سرکار نیامده و از محبوبیت میان مردم برخوردار نباشد و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مناسبی برای توسعه کشور ارائه و اجراء نکرده باشد، لاجرم حکومت‌های خارجی تنها تکیه‌گاه آنها خواهند بود. منطبق دولت‌های ضعیف این است که اگر فلان کشور قدرتمند دوستی ما را بپذیرد، در آن صورت به ما آسیبی وارد نخواهد کرد. در نتیجه سعی می‌کنند مراتب دوستی خود را به بیگانگان نشان دهند. آنها می‌گویند اگر تحت سلطه و تسلیم

نظرات قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها باشیم، از جانب آنها و همسایه‌ها آسیب نخواهیم دید. در نتیجه پیوند با قدرت‌های منطقه‌ای و یا بین‌المللی را به امید حفظ حمایت از جانب آنها، در سرلوحه برنامه‌های خود قرار می‌دهند. از این گروه کشورها می‌توان به کشورهای حاشیه خلیج فارس (به‌ویژه امیرنشین امارات عربی متحده) اشاره کرد که با خواست عربستان، گستاخانه در بحرین وارد شد و به سرکوب انقلاب مردمی آن کشور پرداخت و یا با اراده عربستان برای حمایت از رئیس‌جمهور مستعفی یمن پول خرج می‌کند و تسلیحات نظامی و سرباز گسیل می‌نماید و یا آنکه در جلسات شورای همکاری خلیج فارس، از توهیم مالکیت بر جزایر ایرانی سخن می‌گوید. کشورهای حاشیه خلیج فارس که در اثر اجرای پروژه‌های ایران‌هراسی غرب، بی‌پروا دشمنی خود را نسبت به ایران نشان می‌دهند، همواره از قهر و غضب حکومت ایران می‌ترسند. در نتیجه برای بازیابی امنیت در دام قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای غلتیده و از چاله به چاه افتاده‌اند. همچنین در جریان مذاکرات هسته‌ای فی‌مابین ایران و کشورهای ۱+۵ که تبلیغات زیادی در مورد خطرات نظامی ایران برای امنیت جهان و به‌ویژه کشورهای منطقه صورت گرفت، دولت فرانسه سناریوی ساخت که به موجب آن با حمایت از مواضع عربستان در بحث هسته‌ای ایران، امتیاز فروش حدود ده میلیارد دلار از سلاح‌های پیشرفته خود را به آن کشور دریافت کرد. در واقع، مسابقه‌های تسلیحاتی که با شیطنت و کارگردانی دولت‌های غربی شکل می‌گیرد، حاکی از اضطراب و ناایمنی عمیقی است که موجب پذیرش نقشه‌های قدرت‌های سلطه‌گر توسط حکومت‌های ضعیف و سلطه‌پذیر می‌شود.

۲-۲. کشورهای سلطه‌گر

بر اساس چارچوب مفهومی پژوهش حاضر (نظریه هورنای) گروه دوم افراد سلطه‌گر هستند که به طور مشابه نگارنده گروهی از دولت‌های جهان را در این دسته‌بندی قرار می‌دهد. این گروه از دولت‌ها، قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌های بین‌المللی هستند که همانند زالو خون ملت‌ها را در کشورهای ضعیف می‌مکند. آنها به طور پیوسته شعاع دایره نفوذ خود را بزرگ‌تر کرده و با بهانه‌های مختلف در کشورهای ضعیف و بی‌دفاع رخنه می‌کنند و منافع آنها را چپاول می‌نمایند. این قدرت‌ها که ادعا می‌کنند در اقصی نقاط جهان منافع دارند، با افزایش قدرت و حفظ سلطه و برتری بر کشورهای ضعیف، احساس

امنیت می‌نمایند. چنان‌که نافرمانی و سرکشی از سیاست‌های آنها توسط کشورهای مثل ایران مایه احساس نایمنی و نگرانی آنهاست. آنها معتقدند که در صورت توسعه نفوذ و قدرت کشور متبوع خود، آسیب‌پذیر نخواهند بود و از امنیت کامل برخوردار خواهند شد. لذا برای پیشگیری از هرگونه خطر و نایمنی احتمالی در جغرافیای سیاسی ممالک تحت نفوذ خود، اقشار مختلف کشورها و یا همسایگان آنها را به جان یکدیگر می‌اندازند تا همواره کوچک و متفرق باقی بمانند و خطری برای امنیت قدرت‌های بزرگ نداشته باشند. از این گروه از کشورها می‌توان به برخی از حکومت‌های غربی به‌ویژه آمریکا اشاره کرد که به‌واقع محور و مدار شرارت‌های بین‌المللی است و توقع دارد همه دولت‌ها در برابر اراده آنها سر تعظیم فرود آورند. این حکومت مستکبر به‌رغم آنکه از سابقه تمدنی زیادی برخوردار نیست، مدعی مدیریت جهانی است؛ اما تعریف او از مفاهیم عدالت، آزادی، حقوق بشر و صلح و... تعریفی دوگانه می‌باشد. آنها از دولت‌های تحت‌سلطه خود برای هرگونه جنگ و جنایت و خبثت حمایت می‌کنند، اما تحمل انتقاد و یا اقدامات دفاعی کشورهای دیگر را ندارند. به طوری که گروه‌گروه از مردم بی‌دفاع یمن و فلسطین با سلاح‌های غربی و حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم آنها جان می‌دهند و آنها دم نمی‌زنند اما اگر از بینی یکی از خودشان (و یا متحدان آنها) قطره‌ای خون بریزد، تحمل نمی‌کنند و صدای اعتراض‌شان برای دفاع از حقوق بشر بلند می‌شود. لذا در هر جایی که ناآرامی وجود دارد، ردپای این کشورها در آن دیده می‌شود. آنها سلطه‌گرایی هستند که مایل نیستند کشورهای کمتر توسعه‌یافته (که با سیاست‌های ظالمانه صاحبان قدرت، عقب‌نگاه داشته شده‌اند) پله‌های پیشرفت را طی کرده و به این دولت‌ها نزدیک شوند. چنان‌که نوع برخورد این حکومت‌ها در جریان مذاکرات هسته‌ای کشورهای ۵+۱ با ایران، حاکی از همین واقعیت بوده است. آنها با اینکه در مواجهه با ملت‌های عقب‌نگاه داشته شده سیاست‌های ظالمانه خود را (بر اساس فلسفه اصالت قدرت موسولینی^۱ و نیچه^۲) تحمیل می‌کنند، در عین حال خود را ناجی بشر معرفی و حکومت‌های دیگر را بر اساس مکانیزم فراقنی^۳ غیرقابل اعتماد می‌دانند و با سوءاستفاده از قدرت‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی خود، آنها را تحت فشار قرار می‌دهند و چون رشته مناسبات و اختیار نهادهای بین‌المللی

1. Mussolini
2. Friedrich Wilhelm Nietzsche
3. Projection

در دست آنهاست، هرآنچه که می‌پسندند بدون ملاحظه منافع کشورهای عقب‌مانده به اجرا می‌گذارند. موسولینی در راستای توجیه و توصیه قدرت سخت می‌گوید که هرکس آهن دارد پیروز است. اگر چه نظام حاکم بر روابط بین‌المللی عمدتاً همین تز را تایید می‌کند اما علاقه اقبال لاهوری (فیلسوف بزرگ پاکستانی) در مخالفت با این نظریه معتقد است، هرکس آهن است پیروز است (موسوی، ۱۳۷۳). زیرا با توجه به حمایت‌های بدون قید و شرط قدرتمندان جهانی اگر اراده آهنین مردم فلسطین نبود، علی‌القاعده نباید اثری از این ملت ریشه‌دار باقی می‌ماند. اگر اراده آهنین ملت ایران نبود، علی‌القاعده باید طومار حکومت جمهوری اسلامی در جنگ هشت ساله قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به نمایندگی صدام حسین در هم پیچیده می‌شد. اگر اراده آهنین ملت ایران نبود، در صحنه شطرنج ماجرای مذاکرات مربوط به انرژی هسته‌ای، تاکنون بارها مات شده بودیم و باید تسلیم محض رأی و نظر قدرت‌های جهانی می‌شدیم.

۳-۲. کشورهای منزوی

بر اساس نظریه کارن هورنای، گروه سوم شامل افراد منزوی است. زیرا آنها از طریق کناره‌گیری کردن امنیت خود را جستجو می‌کنند. به طور مشابه نگارنده گروهی از دولت‌های جهان را در این دسته‌بندی قرار داده است. زیرا این دولت‌ها تنها راه تامین امنیت خود را در اتخاذ سیاست انزواگرایی و دوری از کشمکش‌ها و منازعات جهانی جستجو می‌کنند. این گروه از دولت‌ها، شامل کشورهای منزوی (اما ظاهراً مستقل) هستند که با کناره‌گیری کردن از دولت‌ها و حکومت‌های دیگر، راه خود را می‌روند. آنها تلاش می‌کنند که در هیچ ائتلافی بر له یا علیه دیگران شرکت نکنند و منافع خود را در درون دایره جغرافیای سیاسی کشور^۱ خود جستجو می‌نمایند. آنها سعی می‌کنند به جای وابستگی به کشورهای دیگر و یا فکر کردن به دیگران، به جامعه و مردم خود فکر کنند و نسبت به سیاست‌های حکومت‌های دیگر حساسیت نشان نمی‌دهند. آنها برای آنکه جامعه دچار ناامنی نشود، طی فرآیند سانسور روانی و فکری (و یا خودسانسوری^۱)، دستگاه روانی حکومت خود را از حساسیت می‌اندازند و به‌واقع نسبت به آنچه در کشورهای دیگر می‌گذرد بی‌تفاوت می‌شوند و در اثر بی‌اعتنایی نسبت به رویدادها و رویه‌های سیاسی

1. Self censorship

و اجتماعی بین‌المللی، امنیت خود را از جانب سلطه‌گران در خطر نمی‌یابند. در نتیجه آنها اصلاً تمایلی برای بازیگری در صحنه‌های بین‌المللی نشان نمی‌دهند. برای مثال به کشورهای حوزه اسکاندیناوی می‌توان اشاره کرد که کاری به کار دیگران ندارند و در نتیجه خیال‌شان از هرگونه تهدید و ناامنی از جانب قدرت‌های بین‌المللی راحت است.

۴-۲. کشورهای مستقل

بر اساس نظریه هورنای، گروه چهارم افرادی مستقل هستند که از طریق کناره‌گیری از دیگران امنیت خود را جستجو می‌کنند. از دیدگاه نگارنده گروهی از دولت‌های جهان به طور مشابه در این دسته‌بندی قرار می‌گیرند. زیرا آنها نیز تنها راه تأمین امنیت خود را در اتخاذ سیاست مستقل بدون تأثیرپذیری از قدرت‌های جهانی تلقی می‌کنند. این گروه از دولت‌ها، کشورهایی هستند که به‌واقع مستقل و متعهد به حقوق بشر و غیرمتعهد به منافع قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشند. حکومت‌های این کشورها سعی می‌کنند تا بر مبنای حق و عدل عمل کنند. آنها همان‌گونه که زیر سلطه قدرت‌های بزرگ نمی‌روند، سلطه بر ملت‌های ضعیف را نیز نمی‌پذیرند. حکومت این کشورها متکی بر آراء و نظرات مردم آن کشور است و رأی مردم مایه مشروعیت آنهاست. آنها نه تنها با سلطه‌گری و سلطه‌پذیری موافق نیستند، بلکه برخلاف گروه سوم، ممکن است برای حمایت از ملت‌های تحت سلطه و خارج کردن آنها از دایره نفوذ صاحبان قدرت، نقش مؤثری داشته باشند. آنها اگر صدای مظلومی را بشنوند، نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند. آنها با تکیه بر قدرت مردم، روی اصول خود می‌ایستند و در این راه از سرزنش‌های خار مغیلان نمی‌هراسند. نمونه بی‌بدیل این کشورها، حکومت جمهوری اسلامی ایران است که در قالب آن، برقراری روابط با جهان بر پایه منویات و شعائر انقلابی و دینی است. بر این اساس بی‌تفاوتی حکومت در صحنه‌های جهانی توجیه ندارد و به همین دلیل بازیگری در صحنه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نه تنها مفید بلکه ضروری است. زیرا این نقش می‌تواند مانع از گسترش دایره نفوذ قدرت‌های جهانی شود. در همین راستا، اگر بازیگری ایران در صحنه رقابت‌ها و تنش‌های منطقه‌ای نبود، بدون تردید کشورهای لبنان، سوریه و عراق اینک به حیاط خلوت بسیار امنی برای اسرائیل تبدیل شده بود و این حکومت نامشروع با سهولت و قدرت بیشتری، سیاست از نیل تا فرات خود را دنبال می‌کرد و برد نیش زهرآلود آن

به مرزهای جغرافیایی ایران نیز رسیده بود، در حالی که اینک نگران وضعیت امنیت خود در داخل جغرافیای فلسطین اشغالی است و دولت آمریکا برای تقویت و ترمیم احساس ایمنی این حکومت تمام تلاش خود را برای محدود کردن قدرت موشکی ایران به کار گرفته است. از طرف دیگر، اگر بازیگری ایران در صحنه معادلات منطقه‌ای نبود، اینک مرزهای ایران صحنه جولان نیروهای داعش بود و در آن صورت دولت آمریکا با سهولت بیشتری به اهداف شیطانی خود می‌رسید.

طبیعی است کشورهایی که براساس شعارهای اعلام شده خود به دنبال استقلال در رأی و عمل هستند و به اصطلاح بر خلاف جریان سیل شنا می‌کنند، نه تنها از سوی هیچ کدام از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت نمی‌شوند بلکه با موانع و دردسرهای زیادی نیز مواجه خواهند بود، مگر آنکه از قدرتی درون‌زاد و خودجوش برخوردار شوند. فراموش نمی‌کنیم که با پیروزی انقلاب امام خمینی، مرزهای جغرافیای سیاسی ایران در محاصره قرار گرفت و با شیطنت و کارگردانی قدرت‌های جهانی، شعار تجزیه‌طلبی توسط برخی از قومیت‌ها مطرح شد که نهایتاً به اختلال در امنیت سیاسی و اجتماعی نهال انقلاب انجامید. بعدها که با اراده سیاسی و مقاومت انقلابیون (اعم از رهبران سیاسی و حامیان مردمی آنها) سناریوی غرب ابطال شد، شرایط عوض شد و اقدامات قدرت‌های جهانی و حامیان منطقه‌ای آنها کم‌اثر شد. با گذشت زمان (که با انسجام در صفوف ملت ایران همراه بود) قدرت‌های درون‌زاد شکل گرفت که مایه نگرانی سیاست‌مداران غربی و مزاحمت‌های سیاسی آنها برای ایران شد. با این حال (در شرایط فعلی) غربی‌ها مانده‌اند با ایران امروز که حالا به یک بازیگر بزرگ منطقه‌ای تبدیل شده، چه بکنند. زیرا تهدیدهای ناشی از اجرای سناریوهای ناموفق آنها هربار به یک فرصت تازه برای حکومت ایران تبدیل شده است.

نتیجه

براساس آنچه که در این تحلیل آمده، احساس امنیت از نیازهای اساسی بشر است اما ناتوانی ناشی از ضعف‌ها و ناکامی‌ها و فشارهای تحمیلی محیطی، زمینه‌های احساس اضطراب و ناایمنی را در انسان به وجود می‌آورد که از دیدگاه آلفرد آدلر به نوبه خود، مایه تحریک انگیزه پیشرفت است و طی فرآیندها و سازوکارهای روانی ممکن است به

ثمر برسد و به امنیت روانی فرد منجر گردد. در سطح حکومتی نیز (مانند سطح فردی) دغدغه‌های امنیتی، دولت‌ها را به تلاش برای تأمین امنیت از طریق افزایش قدرت و مبارزه با شرایط و فشارهای محیطی وامی‌دارد. نظریه‌پردازن رئالیستی مانند ماکیاول، هابز، مورگنتا، والتز و ... نیز معتقد بودند که واحدهای سیاسی تحت فشار نظام آنارشیک و فقدان اقتدار مرکزی (از یک سو) و ضعف‌های درونی (از سوی دیگر) احساس ناامنی کرده و برای تأمین امنیت خود تلاش می‌کنند و قدرت خود را به نمایش می‌گذارند. از این رو در چنین فضایی دولت‌ها احساس می‌کنند تنها با پیشرفت و افزایش قدرت به احساس امنیت دست یابند. بنابراین دیدگاه آدلر که در مورد افراد انسانی بر اساس مفهوم امنیت مطرح شده است، قابل تسری به رفتار دولت‌ها نیز هست؛ زیرا دولت‌ها نیز توسط افراد انسانی اداره می‌شوند. کارن هورنای نیز با توجه به اینکه انگیزه‌های آدمیان مبتنی بر نیازهای آنهاست، در کتاب «تحلیل خویشتن» یا «خودروان‌کاوی» فهرستی مشتمل بر ده نیاز انسان را (به شرح زیر) معرفی کرده است:

۱. نیاز به محبت و تصدیق
۲. نیاز به پشتیبان
۳. نیاز به محدودساختن زندگی
۴. نیاز به قدرت
۵. نیاز به بهره‌برداری از دیگران
۶. نیاز به حیثیت و آبرو
۷. نیاز به تحسین و تمجید
۸. نیاز به پیروزمندی
۹. نیاز به اتکاء به نفس و استقلال
۱۰. نیاز به کمال و انتقادناپذیری

این نیازها (همچنان که گفته شده است) در همه دولت‌ها مانند افراد آدمی اما خفیف‌تر و قابل تلفیق و تعویض وجود دارد. هورنای وجه شدید آنها که در روان رنجوران (چه افراد و چه نخبگان حکومت‌ها) دیده می‌شود، نیازهای نابهنجار می‌خواند؛ زیرا برای رفع مشکلات و حل مسائل، وسایلی نامعقول به شمار می‌روند. از آنجا که حکومت‌ها نیز توسط افراد اداره می‌شوند، سیاستمداران نیز مانند عموم مردم تحت تاثیر احساسات

خود قرار می‌گیرند و نیازهای مطرح شده توسط هورنای را در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال می‌کنند. نیازهای مذکور اگر به شکل متعادل چه توسط فرد یا توسط نخبگان سیاسی پیگیری شوند، رفتار بهنجار محسوب می‌شوند. تحقق نیازهای مذکور به شکل متعادل موجب ارتقاء امنیت در میان دولت‌های جهان می‌شود. اما در صورتی که نیازهای ده‌گانه فوق از سطح طبیعی خارج شود، موجب شکل‌گیری رفتار نابهنجار برای دستیابی به امنیت می‌شود. بر اساس آنچه که از تفسیر روانشناختی نظرات فروم، آدلر و دیگران اشاره شده است، ارزیابی کارن هورنای از سازوکارهای بازیابی امنیت در مواجهه با اضطراب‌های روان‌رنجور زندگی، شامل گرایش و گریزهایی است که لاجرم اتفاق می‌افتد و موجب احساس آرامش و امنیت انسان می‌شود. با عنایت به اینکه قواعد مربوط به سازوکارهای ایجاد امنیت در گروه‌های اجتماعی و دولت‌ها با این سازوکارها در روابط بین‌آحاد مردم شباهت دارد، به‌زعم نگارنده این سطور، کشورهای جهان را به چهار دسته زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱. کشورهای سلطه‌پذیر؛ که حکومت آنها به دلایل مختلف احساس ضعف و ناامنی دارند و برای اکتساب امنیت تحت سلطه قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار می‌گیرند.

۲. کشورهای سلطه‌گر؛ که با توجه به قدرت‌های سخت و نرمی که از آن برخوردارند، کشورهای گروه اول را به راحتی تحت سلطه قرار می‌دهند و با افزایش شعاع نفوذ خود ضریب احساس امنیت خود را بالا می‌برند. ۳. کشورهای منزوی؛ که گاه‌به‌گاه غلط مستقل نامیده می‌شوند. در حالی که حکومت این کشورها جسارت حضور در صحنه‌های بین‌المللی را ندارند و از ترس آنکه مبدا امنیت موجود در کشورشان از دست برود، خود را از مناسبات حساس و تأثیرگذار جهانی کنار می‌کشند و با این کار صحنه را به نفع کشورهای سلطه‌گر خالی کرده و اجازه تاخت‌وتاز بیشتری را به آنها می‌دهند و بدین ترتیب امنیت موجود خود را حفظ می‌کنند. ۴. کشورهای مستقل؛ که متعهد به حقوق بشر و غیرمتعهد به منافع نامشروع قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هستند و حق و عدل را مبنای برقراری روابط خود با سایر کشورهای جهان قرار می‌دهند و بیش از آنکه نگران امنیت کشور خود باشند، نگران ارزش‌های انسانی و حق حیات همه انسان‌ها هستند. کشمکش‌های درونی ناشی از این نیازها در همه افراد آدمی چه بهنجار چه نابهنجار، کمابیش وجود دارد، با این تفاوت که در روان‌رنجوران شدت کشمکش‌ها فوق‌العاده است. اشخاص بهنجار می‌توانند بعضی

از این نیازها را با هم تلفیق کنند یا مکمل هم قرار دهند و از این راه کشمکش درونی خود را از میان ببرند، یا لاقلاً از شدت آن بکاهند، در صورتی که روان‌رنجوران این توانائی را ندارند. علت این ناتوانی غالباً تجارب نامناسبی است که در دوران کودکی داشته‌اند. مانند مورد غفلت یا بخود رهاشدگی و یا برعکس زیاده از حد مورد محبت و نازپروردگی قرار گرفتن، و نظایر آن. این تجارب ساختی منش کودک را به صورتی خاص درمی‌آورد و او را از اینکه بتواند روش‌های سه‌گانه رفتار را که در زیر بیان خواهند شد با هم جمع کند، محروم می‌سازد.

در سطح بین‌المللی نیز دولت‌ها تحت تاثیر تجارب تاریخی از جمله جنگ و ناامنی ممکن است بیش از اندازه به تحقق یک نیاز تأکید کنند و با این رفتار نابهنجار ممکن است امنیت خود را به خطر نیز بیندازند. مثلاً تأکید زیاد بر سلطه‌گری، سلطه‌پذیری و یا انزواجویی و دوری از واحدهای سیاسی دیگر (و حتی گاهی حتی استقلال‌طلبی)، هر کدام به تنهایی رفتاری غیرطبیعی محسوب می‌شود و ممکن است با واکنش دولت‌های دیگر امنیت کشورهایی که چنین سیاست‌های افراط و تفریطی اتخاذ کرده‌اند، به مخاطره بیفتد. اما دولت‌هایی که مانند افراد رفتار بهنجار سیاسی اتخاذ می‌کنند، بر حسب اوضاع و احوال و به تناسب ظرفیت‌ها و امکاناتی که دارند معمولاً در زندگی خود هر سه نوع روش (به سوی دیگران، علیه دیگران و دوری از دیگران) را بر حسب مورد به کار می‌بندند. زیرا این روش‌ها مانعاً‌الجمع نیستند و حکومت‌ها می‌توانند مانند افراد انسانی عادی این رویه‌ها را با هم بیامیزند و کشمکش‌ها و ناامنی را در سطح داخلی و بین‌المللی کاهش دهند و محیط امنی را برای ملت ایجاد کنند. بنابراین حکومت‌ها نیز مانند افراد (از آنجا که توسط نخبگان انسانی اداره می‌شوند)، می‌توانند نابهنجار یا بهنجار رفتار کنند. علاوه بر ویژگی‌های شخصیت نخبگان، شرایط محیط داخلی و بین‌المللی نیز در اتخاذ رفتارهای بهنجار یا نابهنجار آنها موثر است. اما برخی دولت‌ها گاهی مانند افراد نابهنجار روان‌رنجور که کشمکش‌های درونی آنها شدید است، از اینکه متناسب با موقعیت‌ها، گرایش‌های سه‌گانه فوق‌الذکر را به هم درآمیزند و به کار ببرند عاجز هستند. آنها در بند یکی از آن روش‌ها گرفتارند. اعتقاد هورنای به تغییر و تحول رفتار انسان و اینکه انسان به سمت کمال و پیشرفت حرکت می‌کند، می‌توان این ویژگی‌های فردی را به سطح حکومت‌ها نیز تعمیم داد؛ زیرا نخبگان حکومتی نیز افراد انسانی هستند و تمایل دارند متناسب با شرایط داخلی،

منطقه‌ای و بین‌المللی، تغییر رفتار دهند و خود را با شرایط جدید وفق بدهند تا از این طریق زمینه را برای افزایش قدرت و حرکت به سمت پیشرفت در عرصه‌های مختلف را فراهم کرده و زمینه بقا و تامین امنیت کشور خود را به‌وجود آورند. از این رو دسته‌بندی حکومت‌ها و دولت‌ها که در این نوشتار ارائه شده، مربوط به زمان حال است و چه بسا در آینده تحت تاثیر عوامل مختلف، رفتار کشورهایی مثل آمریکا، کشورهای حوزه خلیج فارس، ایران و یا کشورهای اسکاندیناوی تغییر کند. همچنان که آمریکا از انزواگرایی به سمت جهان‌گرایی و سپس سلطه‌طلبی بعد از جنگ سرد تغییر رفتار داده است و یا ایران از کشوری دست‌نشانده در دوره پهلوی به کشوری مستقل در دوره کنونی تغییر رفتار داده است. ❁

کتابنامه

منابع فارسی

خامسان، احمد. (۱۳۸۷). «تحلیل مفهوم امنیت از دیدگاه روانشناختی»، *مجموعه مقالات همایش بین*

المللی امنیت انسانی در غرب آسیا، بیرجند: دانشگاه بیرجند.

سیاسی، علی اکبر. (۱۳۹۰). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی*. تهران: مؤسسه انتشارات

دانشگاه تهران.

سیمبر، رضا. (۱۳۹۰). *حقوق بشر در نظام بین الملل*. رشت: انتشارات دانشگاه گیلان

شولتز، دوآن و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۷۸). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران:

مؤسسه نشر هما.

فروم، اریک. (۱۹۵۵). *جامعه سالم*. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: انتشارات بهجت.

فروم، اریک. (۱۹۶۰). *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه پوری سلطانی، تهران: انتشارات مروارید.

موسوی، سیدولی اله. (۱۳۷۳). *سیمای انسان آرمانی از دیدگاه مکاتب*. رشت: انتشارات جهاد دانشگاهی

منابع انگلیسی

Adler, A. (1930). *Individual Psychology*, Murchison (Ed). Worcester.

Acharya, A. (1992). Regionalism and Regime Security in the third world: comparing the origins of the ASEAN and the GCC, In *the insecurity Dilemma: National security of third world states*. B. Job, Boulder CO, Lynne Rienner.

Ayoob, M. (1995). *The third world security predicament*. Boulder CO: Lynne Rienner.

Buzan, B. (1999). *people, states and fear: An agenda for international security studies in the post-cold war era*. Hempstead: Havester-wheatseaf.

Buzan, B and O. Waver. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge University Press.

Buzan, B and T. Diez. (1999). *The European Union and the middle East : drifting*

- towards societal cold war, identity, Migration and New security agenda in Europe*. London: Pinter.7.
- Chubin,S and Ch. Tripp. (1996). *Iran-Saudi-Arabia Relations and Regional Order*. Adelphi Paper 304. London: IISS.
- Cordesman, A. H. (1997). *Bahrain , Oman, Qatar and UAE: Challenges of Security*. Boulder CO: Westview Press.
- Erikson, E. H. (1950). *Childhood and society*. New York: Norton.
- Car, E.H. (1946). *The twenty years crisis*. London: Macmillan, pp 79-87.
- Fromm, E. (1941). *Escape from Freedom*. New York: Holt, Rinehart and Winston
- Horney, K. (1937). *the neurotic personality of our time*. New York: Norton
- Hollis, R. (1997). Barcelona's first pillar: An Appropriate Concept for Security Relations?, In *Security in the Middle East, unpublished working Papers*. S. Behrndt and Ch. Peter Hanelt, Center for Applied Policy Research. Bertelsmann Foundation: Munich, Gutersloh.
- Karawan, I. A. (1997). *The Islamist Impasse*. Adelphi Paper 314. London: IISS
- Waltz, K. N. (1979). *Theory of international politics*. Reading MA: Addison Wesley. pp74-77
- Holsti, K. J. (1991). *Peace and war: Armed Conflict and international order*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Maslow, A. H. (1987). *motivation and personality*. New York: Harper Row, Strategic Survey 1991-1992 to 2000-2001, London: IISS.